

## «حدیث فینوه و میریل»

### Of Finwe and Miriel

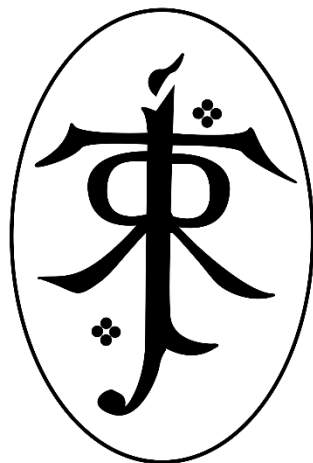
برگرفته از بخش سوم جلد دهم کتاب تاریخ سرزمین میانه (حلقه مورگوت)

ترجمه و تنظیم: علی مهرنگ

#### مقدمه مترجم:

از این داستان چهار نسخه متفاوت وجود دارد. نسخه ترجمه شده دومین نسخه از این داستان است که در کتاب حلقه مورگوت حدیث فینوه و میریل نامیده می شود. این نسخه غالباً از بخش آداب و رسوم و قوانین در میان الدار مشتق شده است و به جز بخش هایی از داستان که نسبت به «فم ۱» گسترش یافته است، تغییر چندانی نسبت به یکدیگر ندارند. نسخه سوم که کریستوفر آن را «فم ۳» می نامند یک نسخه تایپ شده بود که تفاوت چندانی با «فم ۲» نداشت و تنها بعضی قسمت ها حذف شده و یا بعضی کلمات تغییر یافته بودند. این نسخه زیر مجموعه فصلی به نام حدیث فئانور و تاریک شدن والینور عنوان شده است. نسخه چهارم یا «فم ۴» نیز تفاوت چندانی با دو نسخه قبلی ندارد، گویا تالکین تنها با حذف کردن بعضی بخش ها یا تغییر دادن کلمات تلاش می کرده است به متن دلخواه خود برسد. نکته جالب دیگر این است که نسخه چهارم حدیث فینوه و میریل زیر مجموعه فصلی به نام حدیث سیلماریل ها و تاریک شدن والینور می باشد، این فصل خود در سیلماریلیون به دو فصل تبدیل شده است، حدیث سیلماریل ها و ناآرامی های نولدور و حدیث تاریک شدن والینور اما در متن کتاب می بینیم که مطالب مربوط به داستان فینوه و میریل در فصل حدیث فئانور و رهایی ملکور از بند قرار دارد که این خود نشان دهنده تلاش تالکین برای رسیدن به نام دلخواه می باشد.

لازم به ذکر است که این نسخه دارای یک مقدمه نسبتاً طولانی از کریستوفر تالکین است، اما متأسفانه درک و فهمیدن آن نیازمند خوانش هر دو نسخه اول و دوم می باشد، از رو این مقدمه با وجود این که ترجمه نیز شده بود قرار داده نشد اما خلاصه آن به صورت قابل فهم تر در متن بالا بیان شده است.



اینک سه خاندان الدار سرانجام در والینور گرد آمده بودند، و ملکور بندی بود. این نیمروز قلمرو قدسی بود، کمال شکوه و رستگاری اش، دراز در داستان سالیان، اما در یادها بسیار کوتاه. در آن روزگار الدار به قد و قامت و هوش بالیدند، و نولدور همیشه در هنر و حکمت سرآمد دیگران بودند؛ و سالیان دراز از کوشیدن های شادمانه ایشان پر بار و بر گشت، و بسی چیزهای نو و زیبا و شگفت به تدبیر پدید آمد. آنگاه نخست نولدور بودند که به اندیشه نوشتن افتادند، و رومیل<sup>۱</sup> اهل تیریون، نام حکیمی بود که به نشانه هایی درخور از برای ثبت گفته ها و ترانه ها، برخی برای نگاشتن بر روی آهن و سنگ، و برخی برای ترسیم با قلم و قلم مو بین دست یافت.

در آن روزگار در الدامار، در خانه شاه در تیریون برفراز تاج تونا، مهم ترین و محبوب ترین پسران فینوه<sup>۲</sup> زاده شد. نامش کوروفینوه بود، اما مادرش او را فئانور<sup>۳</sup> خواند، روح آتش؛ و بدین نام او را در تمامی قصه های نولدور یاد میکنند.

نام مادرش میریل<sup>۴</sup> بود. موهایش چنان نقره؛ و ظریف می نمود همچون گلی سپید در میانه ی چمنزار. صدایش لطیف بود و دلنشین، و آواز می خواند آنچنان که کار می کرد، همچون آب موج، موسیقی بی کلام سواحل. زیرا دستان این زن مهارت بالایی در خلق چیزهای خوش جلوه داشت و بیش از هر دست دیگری حتی در میان نولدور آموخته به ظرافت بود. او بود که صنایع بافتنی و دوختنی را ابداع کرد؛ اگر تکه ای از آثار میریل در سرزمین میانه یافت می شد حتی از قلمرو پادشاهان نیز ارزشمندتر می نمود. زیرا که خوش رنگ و لعابی آثار او و درخشندگی رنگ هایشان به همان تنوع و درخشانی برگ ها و گل ها و پرندگان در مرغزار های یاوانا<sup>۵</sup> بودند. از این رو سرینده اش<sup>۶</sup> می خواندند.

عشق میان فینوه و میریل عظیم و سرورانگیز بود، چرا که این عشق در قلمرو قدسی و در روزگار رستگاری آغاز گشت؛ اما جسم و جان میریل هنگام به دنیا آوردن فرزندش تحلیل رفت چنان که به نظر می رسید دگر رمقی در او باقی نمانده است. و آنگاه که نامی بر فرزند نهاد، به فینوه گفت: «دیگر هرگز فرزندی نخواهم زاد؛ زیرا نیرویی که می توانست جان های بسیاری را بپروراند، به یکباره صرف پروراندن فئانور<sup>۷</sup> گشته است.»

آنگاه فینوه را اندوه در ربود، چه، نولدور روزگار شباب خویش به سر می برد، و او آرزومند فرزندان بسیار در روزگار سعادت مند آمان بود؛ و گفت: «آیا در آمان بهبودی نیست؟ اینجا هر زخمی سرانجام التیام می یابد.»

---

<sup>۱</sup>Rumil

<sup>۲</sup>Finwe

<sup>۳</sup> فئانارو در زبان آن روزگاران.

<sup>۴</sup>Miriel

<sup>۵</sup>Yavanna

<sup>۶</sup> میریل سرینده: ببرد میریل (میریل قلاب دوز): آلفوین نقل کرده است.

<sup>۷</sup>Feanor

اما آنگاه که دید میریل همچنان پژمرده است، فینوه از مانوه<sup>۸</sup> رای جست، و مانوه مراقبت از او را بر عهده ایرمو<sup>۹</sup> در لورین<sup>۱۰</sup> نهاد. به هنگام جدایی (که می‌پنداشت زمانی کوتاه خواهد بود) فینوه اندوهگین بود، زیرا به گمانش حادثه‌ای ناگوار بود بود که مادر می‌باست رخت عزیمت برمی‌بست و دست کم از آغاز دوران کودکی پسر محروم می‌گشت.

میریل گفت: «به راستی ناگوار است و می‌گریستم اگر این چنین فرسوده نبودم. اما در آنچه هست و پس از این خواهد بود در من به دیده‌ی تقصیر منگر. حال باید بیاسایم. بدرود، ارباب عزیز!»

و در آن هنگام بیش از این سخن نراند، اما در دل، او تنها در اشتیاق آساییدن و آرمیدن نبود، بلکه می‌خواست از بار گران زیستن رها شود. آنگاه او به لورین در شد و او را در زیر درختی نقره‌گون خوابانیدند تا در خواب فرو شود؛ اما اگرچه در ظاهر خفته بود، روحش کالبد را ترک گفت و خاموش به تالارهای ماندوس<sup>۱۱</sup> درگذشت و در خانه‌ی وایره<sup>۱۲</sup> منزل گزید. دوشیزگان استه<sup>۱۳</sup> به پرستاری از جسم زیبا او مشغول شدند، و جسم همچنان ناپژمرده باقی ماند؛ اما او بازنگشت. آنگاه فینوه در غم و اندوه می‌زیست؛ و به کرات به باغ‌های لورین می‌رفت و در زیر بیدبن‌های نقره‌گون، کنار جسم زن می‌نشست و او را به نام می‌خواند. اما بیهوده بود؛ و در تمام قلمرو قدسی او بود که محروم از شادی و نشاط می‌زیست. این بود که پس از زمانی دیگر به لورین نمی‌رفت، زیرا که تماشای کالبد زیبای میریل بی‌آنکه ندای او را بشنود، غم و اندوه‌اش را فزون‌تر می‌ساخت. حال تمام عشقش را به پسرش بخشیده بود؛ چرا که فنانور در خردسالی از نظر صدا و سیما به مادرش می‌نمود، و فینوه برای او هم پدر و هم مادر بود و عشقی دوجانبه میان آن دو وجود داشت.

با این حال فینوه خشنود نبود، جوان بود و مشتاق؛ و هنوز آرزومند فرزندان بسیار بود تا شادی برای خانه‌اش به ارمغان بیاورند. از این رو پس از دوازده سال مجدداً به نزد مانوه رفت. او گفت: «سرورم، بنگر! اینک من داغ‌دیده‌ام. در میان الدار تنها من بی‌همسر هستم و امیدی برای داشتن دختران و پسرانی دیگر ندارم. درحالی که اینگونه<sup>۱۴</sup> و اولوه<sup>۱۵</sup> در سایه‌ی سعادت آمان صاحب فرزندان بسیاری گشته‌اند. آیا باید برای همیشه اینگونه بمانم؟ زیرا در دل احساس می‌کنم که میریل هیچ‌گاه از خانه وایره باز نخواهد گشت.

مانوه متأثر گشت و نسبت به فینوه ابراز همدردی کرد؛ اما از آنجا که در نظرش موضوعی مهم می‌نمود، و درگذشتن (هرچند با اراده‌ی آزاد) در قلمرو قدسی یک نشانه شوم تلقی می‌شد که در باب آن نمی‌شد به آسانی داوری کرد، والار را به شورا فرا خواند، و فرمود تا سران و بزرگان الدار نیز حضور یابند. الدار تاریخچه‌ای از مباحثه طولانی والار نوشتند، و آن را «نامنا فینوه میریلو»<sup>۱۶</sup> نامیدند، اساسنامه فینوه و میریل، و آن را در میان کُتب حقوقی خود حفظ کردند؛ زیرا در آن مباحثه بسیاری از مسائل مربوط به الدار، سرنوشت آنها در آردا و مرگ و تولد مجدد آنها مورد بررسی و قضاوت قرار گرفت.

<sup>۸</sup>Manwe

<sup>۹</sup>Irimo

<sup>۱۰</sup>Lorien

<sup>۱۱</sup>Mandos

<sup>۱۲</sup>Vaire

<sup>۱۳</sup>Este

<sup>۱۴</sup>Ingwe

<sup>۱۵</sup>Olwe

<sup>۱۶</sup>Namna Finwe Miriello

والار<sup>۱۷</sup> پریشان خاطر بودند چرا که می پنداشتند تلاش هایشان برای پاس داشتن والینور بی ثمر است، در صورتی که اگر هر چیزی، زنده یا غیر زنده، از سرزمین میانه بدانجا آورده می شد، آن هنگام بود که آنها واضح تر درک می کردند که صدماتی که ملکور<sup>۱۸</sup> در روزگاران کهن به جوهره‌ی آردا وارد گردانیده، چه مقدار عظیم بوده است، تمامی جمله کسانی که کالبد داشته‌اند و از آردا زوال یافته<sup>۱۹</sup> ارتزاق کرده‌اند، می‌بایست همواره در معرض اندوه و ملال باشند و یا از چیزها ناسرشت در آردا زوال نایافته رنج ببرند. و نمی‌توان این گزند را به طور کامل از میان برد، نه حتی به وسیله ملکور اگرچه نادم باشد؛ زیرا که این نیرو از دست رفته است و قابل بازیابی نیست، اما طبق اراده ای که آن را به حرکت درآورده است به کار خویش ادامه می‌دهد. با این افکار، سایه ای بر قلب والار مستولی شد، که نوید از اندوه و ملالی می‌داد که فرزندان با خود بدین دنیا می‌آوردند.

اما آنگاه که همگی سخن گفتند، مانوه فرمان داد تا ماندوس سخن گوید و رای خود را اعلام نماید، آنگاه ماندوس بر مسند قضاوت تکیه زد و فرمود: «این شیوه زندگی است که ایلوواتار<sup>۲۰</sup> برای شما تعیین کرده است، فرزندان او، همانطور که به نیکی می‌دانید، زندگی کوئندی<sup>۲۱</sup> تا فرجام آردا به پایان نخواهد رسید؛ در طول زندگیشان هر یک می‌توانند تنها یک همسر برگزینند و تا زمانی که آردا پابرجا باشد، برگزیدن همسری دیگر مجاز نیست. اما در این میان احتمال مرگ که ناشی از زوال آردا است در نظر گرفته نشده است. این رای بنا بر حق قانونگذاری که توسط ایلوواتار به مانوه سپرده شده است صادر گردیده است. آنگاه که روح یک همسر، زن یا شوهر، بنا بر هر دلیلی به تالارهای ماندوس درگذرد، شخص زنده طبق قانون حق دارد همسری دیگر برای خود برگزیند، اما در این صورت ازدواج قبلی او برای همیشه باطل خواهد گردید.

ازدواج باید چگونه برای همیشه پایان بیابد؟ به اراده درگذشتگان یا به رای ماندوس. به اراده درگذشتگان بدین معنی است که آنها از بازگشت به زندگی در کالبد خود سر باز زنند و به رای ماندوس بدین معنی است که ماندوس به آنها رخصت بازگشتن ندهد. چرا که ازدواجی که برای زندگی در آردا است به اتمام می‌رسد اگر نتوانند زندگی در آردا را از سر بگیرند.

ما می‌گوییم "به اراده درگذشتگان" زیرا ناعادلانه خواهد بود که زندگان برای رسیدن به اهداف خود درگذشتگان را در ماندوس حبس سازند و تمامی امیدها برای بازگشتن را از آنان دریغ دارند. همچنین منصفانه نیست که درگذشتگان با امتناع از بازگشت به زندگی، زندگان مجبور را به تنهایی ابدی سازند؛ و بدین دلیل ما اظهار داشتیم که در چنین حالاتی، زندگان می‌توانند همسری دیگر اختیار نمایند. اما نیک بدانید اگر این امر انجام گیرد، امتناع درگذشتگان از بازگشت به زندگی لغو ناشدنی خواهد بود، و آنان هرگز دگر بار نخواهند توانست زندگی در کالبد را از سر بگیرند. زیرا هیچ یک از کوئندی نباید در آن واحد دو همسر زنده و هشیار داشته باشند. این بود رای نامو<sup>۲۲</sup> ماندوس در این باب.»

آنگاه که ماندوس اینگونه سخن راند، آن دسته از الدار که حضور داشتند پرسیدند: «پس چگونه باید اراده یا رای را دانست.» پاسخ داده شد: «تنها با توسل بر مانوه و یا به وسیله‌ی اظهار نظرهای ماندوس. زیرا که در میان زندگان است که اراده درگذشتگان را دریابد، یا بر داوری‌های ماندوس گمان برد.»

---

۱۷Valar

۱۸Melkor

۱۹Marred

۲۰Iluvatar

۲۱Quendi

۲۲Namo

آنگاه مانوه، فینوه را به نزد خویش فرا خواند و خطاب به او گفت: «شما رای صادر شده را شنیدید. اگر میریل، همسر شما بازنگردد، ازدواج شما به پایان رسیده است، و شما مجازید تا همسری دیگر اختیار کنید، اما این تنها یک اجازه است، نه یک توصیه. زیرا که جدایی از آردا زوال یافته حاصل می‌شود؛ و هر آن کس که این رخصت را بپذیرد، تباهی را نیز پذیرفته است، درحالی که داغدیدگان ثابت قدم هستند و روح و اراده آنها به آردا زوال نایافته<sup>۲۳</sup> تعلق دارد. این موضوعی جدی است، که ممکن است سرنوشت بسیاری به آن گره خورده باشد. شتاب مکنید!»

فینوه پاسخ داد: «سرورم، مرا هیچ شتابی نیست، و آرزویی نیز در دل ندارم، مگر این امیدواری که آنگاه که رای ماندوس بر میریل آشکار گردید، شاید او پشیمان گردد و برای فقدان من سرآمدی در نظر گیرد.»

وایره آن که میریل نزدش منزل گزیده بود، رای ماندوس را بر او آشکار ساخت، و همچنین از اندوه فینوه با او سخن گفت. اما میریل پاسخ داد: «من برای رهایی از کالبد بدین جا آمده‌ام، و هیچ گاه میلی برای بازگشت به آن ندارم، جان من در درون فنانور خانه کرده‌است، پسر. هدیه‌ای بود که من به او دادم آن که دوستش می‌دارم. نمی‌توانم بیش از این دهم. در ورای آردا شاید درمانی باشد اما در درون آن خیر.»

آنگاه وایره خطاب به ماندوس گفت: «روح میریل نزد من منزل گزیده است، و من می‌شناسمش. او کوتاه فکر است، اما سرسخت و لجباز نیز: یکی از آن دو اینگونه سخن رانده است، من می‌پندارم که سخنان آنها برایشان همانند قوانین برگشت ناپذیر است. اگر وادار به این کار نشود، او هرگز به زندگی یا به نزد فینوه باز نخواهد گشت، گرچه او تا به گاه پیری جهان صبر اختیار کند.»

اما ماندوس پاسخ داد: «والار اجازه ندارند تا درگذشتگان را وادار به بازگشتن کنند؛ سپس روح میریل را احضار کرد تا در برابر او حاضر شود. وی گفت: «اراده شما باید بر این امر حاکم شود، روح میریل، زمانی همسر فینوه. در ماندوس اقامت خواهید داشت. اما آگاه باشید! شما از کوفندی هستید، و حتی اگر شما کالبد خود را نپذیرید، باید در تمامی طول تاریخ آردا در آن باقی بمانید. الدار همانند والار نیستند. روح آنها ضعیف تر از آن است که شما می‌پندارید. پس، تعجب نکنید، اگر اراده شما به مرور تغییر کند و این سرنوشتی که بر خود تحمیل کرده‌اید برای شما دردناک شود. بله، و برای بسیاری دیگر.»

اما روح میریل خاموش ماند. از این رو ماندوس انتخاب او را پذیرفت، سپس او به تالار های انتظار منتسب به الدار در شد و در آرامش باقی ماند.<sup>۲۴</sup> با این وجود ماندوس اعلام کرد که باید دوازده سال فاصله میان اعلام اراده درگذشتگان و اعلان حکم جدایی وجود داشته باشد.

در آن زمان فنانور در سایه حفاظت پدرش می‌زیست. اما طولی نکشید که او شروع به آشکار ساختن مهارت های جسمی و ذهنی همانند فینوه و میریل کرد. هرچه او رشد می‌کرد و می‌بالید بیش از پیش در قامت و قیافه به فینوه مانند می‌گشت اما از نظر روحی به میریل شبیه تر بود. او اراده‌ای قوی و مصمم داشت و تمامی اهداف خویش را با اشتیاق و استواری دنبال می‌کرد. تنها تنی چند توانستند خواست او را با مشاوره تغییر دهد و نه هیچ کسی با توسل بر زور.

۲۳ Unmarred

۲۴ اما گفته شده پس از مدتی به وی رخصت داده شد به خانه وایره بازگردد. در آنجا وظیفه اش تنبیدن تمامی پیشینه خویشاوندان فینوه و اعمال نولدور بود.

پس از سپری شدن سه سال، فینوه، ایندیس<sup>۲۵</sup> زیبا را به عنوان دومین همسر خویش برگزید. ایندیس از هر نظر بی شباهت به میریل بود. او نه از نولدور<sup>۲۶</sup> بلکه از وانیار<sup>۲۷</sup> بود، اخت اینگوه<sup>۲۸</sup>؛ زرین موی، بلند بالا و بسیار تیز پا. او هنر کار با دستان نمی دانست، لیکن موسیقی می ساخت و کلمات را به ترانه بدل می کرد؛ و درحالی که سعادت آمان ادامه می یافت، همیشه روشنایی و شادی در او یافت می شد.

او فینوه را بسیار دوست می داشت. زیرا قلب او از مدت ها پیش بدو گرویده بود، مادامی که وانیار هنوز به همراه نولدور در تونا می زیستند. در آن روزگاران او به پروردگار<sup>۲۹</sup> نولدور می نگرست و در نظرش زیباترین و شریف ترین الدار می نمود. موهای تیره و سیمای سپید او، چهره‌ی مشتاق و چشمان سرشار از اندیشه اش؛ صدایش و تسلطش بر کلمات همگی ایندیس را مشغوف می ساخت. از این رو زمانی که مردمش به والینور رفتند، بی شوی باقی ماند، او غالباً به تنهایی در مزارع و مرغزار های والا قدم میزد و آنها را پر ز نوای موسیقی خویش می کرد.

اینک اینگوه، از اندوه عجیب فینوه خبردار شده بود، و میل داشت تا اندوه و ملال او را تسکین دهد و او را وادار به دست کشیدن از سوگواری بیهوده در لورین کند، از این رو پیغام هایی برای فینوه ارسال کرد و از تقاضا کرد برای مدتی تونا را ترک کند، بدانجا بیاید و چند صباحی را در زیر نور کامل درختان اقامت گزیند. فینوه او را سپاس گفت اما عازم نشد، چرا که هنوز امید به بازگشت میریل داشت. اما آنگاه که رای ماندوس آشکار گشت، او احساس کرد که باید زندگی خویش را از نو بسازد. وی گفت: «شاید از پرتو لائوره لین<sup>۳۰</sup> بهبودی و از شکوفه های تلپریون<sup>۳۱</sup> امید حاصل شود. من از رهنمون اینگوه بهره خواهم برد.»

از این رو، یک روز، هنگامی که فئانور در خارج از منزل با تکیه بر نیروی جوانی مشغول گشت و گذار در کوهستان بود، فینوه برخاست و به تنهایی از تونا خارج شد، از کالاکیریان<sup>۳۲</sup> گذشت و به سوی خانه اینگوه در دامنه های غربی اویولوسه<sup>۳۳</sup> روانه شد. آمدن او غیرقابل انتظار و پیش بینی نشده بود؛ و آن دم که ایندیس، فینوه را درحال صعود از مسیرهای کوهستانی دید، نور لائوره لین به صورتی پر شکوه در پشت سر او خودنمایی می کرد. به ناگاه او بدون تعمق از شادی آواز سر داد، و صدایش همانند ترانه لیرئولین<sup>۳۴</sup> در آسمان بالا گرفت. در آن هنگام فینوه آن ترانه شنید، و آنگاه که سرش را بالا گرفت، ایندیس را در زیر نور زرین فام نظاره کرد. آنگاه بود که فهمید او را دوست می دارد، مدت هاست که اینچنین است. و آن دم بود که سرانجام قلبش بدو گروید؛ او معتقد بود این مجالی است که، برای آسایش و آرامش آن دو به آنها اعطا شده است، همانگونه که به نظر می رسید. وی گفت: «بنگر! به راستی اندوه و ملال در آمان تسکین می یابد.»

---

۲۵Indis

۲۶Noldor

۲۷Vanyar

۲۸ مترجم: سلیماریلیون ایندیس را تنها خویشاوند نزدیک اینگوه عنوان می کند.

۲۹Lord

۳۰Laurelin

۳۱Telperion

۳۲Kalakiryar

۳۳Oiolosse

یک سال پس از دیدار آن دو بر فراز کوهستان، فینوه، پادشاه نولدور با ایندیس، اخت اینگوه، پیوند زناشویی بست؛ و جز تنی چند در میان وانبار و نولدور دیگران همگی شاد گشتند. در ابتدا ایندیس عملاً نشان داد که این سخن صواب است که می‌گویند: «ضرر به فرد ممکن است سود دیگری باشد.» اما ایضا این سخن را نیز صواب یافت که می‌گویند: «خانه سازنده را از یاد نمی‌برد گرچه دیگری در آن سکنی گزیند.» چرا که فینوه او را بسیار دوست می‌داشت و دگر بار شاد بود؛ ایندیس برای او پنج فرزند زاد و او آنها را دوست می‌داشت<sup>۳۵</sup> اما سایه میریل هیچ گاه خانه فینوه و نیز دل او را ترک نگفت؛ و از همه‌ی چیزهایی که فینوه دلبسته‌ی آن‌ها بود، فئانور سهم عمده اندیشه‌اش را به خود مشغول می‌داشت.

پیوند زناشویی پدر، فئانور را خوش نیامد؛ و او ایندیس را زیاد دوست نمی‌داشت، و نیز فرزندان او را. جدا می‌زیست، و زمین آمان را می‌گردید، یا خود را با حکمت و حرفه‌هایی که برایش لذت بخش بود سرگرم می‌ساخت. حوادث ناگواری را که بعدها رخ داد، و فئانور مسبب شان بود بسیاری تأثیر این پیمان شکنی در خاندان فینوه می‌دانستند و بر این اعتقاد بودند که اگر فینوه بخت بد خویش را تاب می‌آورد، و به پدر بودن برای پسر توانایش قناعت می‌کرد، مسیر زندگی فئانور به گونه‌ای دیگر می‌بود، و از آن پلیدی بزرگ اجتناب می‌شد؛ زیرا اندوه و کشمکش خاندان فینوه در یاد الف‌های نولدوری نقش بسته است. اما فرزندان ایندیس<sup>۳۶</sup> پر جلال و شکوه بودند، و نیز فرزندان شان؛ و اگر با بر عرصه حیات نمی‌گذاشتند، تاریخ‌الدار از میان رفته بود.

۳۵ فیندیس، فینگولفین، فینواین، فینارفین، فانیل: سه دختر و دو پسر (فینگولفین و فینارفین).

۳۶ مترجم: در نسخه‌های بعدی تعداد دختران فینوه به دو تن کاهش یافت و بجای نام فینواین نام ایریمه مورد استفاده قرار گرفت.